

پوهنیار بشیر مومن

جامعه‌شناسی خشونت علیه زنان

ظلم که بر زن افغان شده و میشود همزاد تاریخ کهن ماست، اگرچه برخی با اندیشه‌های کج و ناجور می‌خواهند مسایل را وارونه جلوه دهند، اما واقعیت این است که ستم بر زنان و موقعیت مادون زنان از ریشه‌دارترین معضلات فرهنگی و اجتماعی ما از دوران باستان تاکنون است که همچنان ادامه دارد. خشونت علیه زنان شاید از شرم‌آورترین و متداول‌ترین موارد نقض حقوق بشر باشد که نه‌حد و مرز جغرافیایی و فرهنگی دارد و نه هم فقیر و غنی می‌شناسد و تا وقتی شاهد ادامه آن باشیم، نمی‌توانیم ادعا کنیم که در راه رسیدن به برابری، توسعه و صلح، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرده‌ایم. به هر حال بدون تردید، مقوله خشونت علیه زنان سابقه‌ای به درازی تاریخ بشر دارد و از فرهنگی به فرهنگ دیگر و از جامعه‌ای به جامعه‌ای دیگر با توجه به ساختارهای حاکم بر جوامع بشری قواعد ارزش‌های حاکم بر آداب و رسوم درجوا مع مختلف، نوع و میزان و حدت و شدت آن فرق می‌کند. خشونت علیه زنان و دختران، یکی از معمول‌ترین موارد نقض حقوق بشر است که انواع خشونت‌های فیزیکی جنسی، اقتصادی و روانی را در بر می‌گیرد. این خشونت روزمره و متداول در هر سن، نژاد، فرهنگ، وضعیت اقتصادی و نیز در هر کشور و منطقه جغرافیایی ممکن است رخ دهد. خشونت علیه زنان هیچگاه به فضاهای خاص و یا به چارچوب‌های معین و ازپیش مشخص شده‌ای محدود و مشروط نبوده است و در همه محیط‌ها و فضاها از جمله: در خانه یا در سرکها، در مکاتب یا محل کار، کشتزارها، کمپ‌های پناهنده گان و یا در طی درجنگ‌های سیاسی و بحران‌های منطقه‌ای، کشوری می‌تواند صورت پذیرد و به شکل‌های بسیار مختلف خود را ظاهر سازد از اشکال مروج آن: خشونت خانگی و جنسی گرفته تا آداب و سنن خطرناک اجتماعی، خشونت‌های دوران بارداری، قتل‌های ناموسی و دیگر شکل‌های پنهان و آشکار که متأسفانه هر کدام شان به‌طور سیستماتیک در مرگ روحی یا جسمی زنان نقش فعالی دارند. سطوح جهانی نشان می‌دهد که از هر ده زن، شش زن در طول زنده‌گی خود مورد خشونت فیزیکی یا جنسی قرار می‌گیرد. نتیجه یک بررسی از سازمان جهانی صحت بر روی 24000 نفر از زنان در 10 کشور دنیا نشان می‌دهد که شیوع خشونت‌های جنسی یا فیزیکی از طرف شریک زنده‌گی زنان، بین 15 درصد در منطق شهری جاپان تا 71 درصد در مناطق روستایی اتیوپی در تغییر است و در بیشتر مناطق فیصدی بین 30 تا 60 را نشان می‌دهد. با این حال بسیاری از کشورها هم خوشبختانه پیشرفت‌هایی در پیشگیری از خشونت علیه زنان و دختران داشته‌اند. مطابق با مطالعات سال 2006 سازمان ملل متحد در رابطه با تمام اشکال خشونت علیه زنان، 89 کشور دارای قوانینی بازدارنده در رابطه با خشونت خانگی هستند و تعداد کشورهایی که برنامه‌هایی عملی و ملی برای این موضوع در نظر گرفته‌اند نیز رو به افزایش گذاشته است. تجاوز زناشویی به عنوان یک جرم قابل تعقیب در 104 کشور دنیا به رسمیت شناخته می‌شود. 90 کشور دنیا دارای قوانین تنبیهی مربوط به آزار جنسی زنان هستند، و البته در بسیاری از کشورها نیز متأسفانه هیچ اقدامی صورت نمی‌پذیرد و این پرابلم همچنان باقی مانده است. برای مثال در 102 کشور دنیا هیچ قانون یا اقدام تنبیهی مشخصی در مخالفت با خشونت خانگی وجود ندارد و تجاوز زناشویی برای حداقل 53 کشور دنیا جرمی قابل تعقیب و مجازات، محسوب نمی‌شود. خشونت علیه زنان پدیده‌ای است جهانی، اما متأسفانه مبارزه با این پدیده ویرانگر، عزم بین‌المللی را به همراه نداشته است. از این رو علی‌رغم

نایسند پنداشتن مسئله خشونت علیه زنان، همواره این پدیده مورد اغماض حکومت ها قرار گرفته و حمایتی مناسب از قربانیان خشونت به عمل نیامده است. باید گفت که دولت افغانستان به این کنوانسیون پیوسته و لذا مطابق ماده ۹ قانون مدنی، مقررات آن در حکم قوانین کشورما و در نتیجه اجرای آن ضروری است. بند ۱ ماده ۶ میثاق اعلام می دارد: «حق زندگی از حقوق ذاتی شخص انسان است. این حق باید به موجب قانون حمایت شود. هیچ فردی را نمی توان خودسرانه از زنده گی محروم کرد.» همچنین بر اساس ماده ۷ میثاق "هیچ کس را نمی توان مورد آزار و شکنجه یا مجازاتها یا رفتارهای ظالمانه یا خلاف انسانی یا تردیلی قرار داد...»، از سوی دیگر بر طبق بند ۱ ماده ۹ «هر کس حق آزادی و امنیت شخصی دارد.» تمامی این مقررات بر موضوع خشونت علیه زنان خصوصاً مواردی که به مرگ و یا صدمات خفیف تر منجر می شود، نیز دلالت دارد. همه انسان ها به سبب انسان بودن نشان دارا ی حقوقی برابرند. مطلب فوق نشا نگر این واقعیت می باشد که نادیده گرفتن حقوق بشر و خشونت علیه زنان یک اپیدمی جهانی می باشد که تنها ا ختصاص به افغانستان ندارد و در همه جوامع بشری و در ساختارهای کهن خشونت در نوع پنهان و آشکار همواره وجود داشته و خواهد داشت، گفتگو از صلح و برابری، تا نادیده گرفتن حقوق زنان و خشونت علیه آنان امری بی فایده می باشد و در حقیقت توسعه و ترقی جوامع بشری در یک مدار بسته قهر و زور حرکت می کند و راهی رو به پیش نخواهد داشت و یقیناً این مسئله در جامعه ما هم ادامه خواهد داشت و تخریب و از بین بردن این نابرابری تنها و تنها به همت همه روشنفکران این سرزمین صورت خواهد پذیرفت. محققان جامعه شناسی ارتباط و همبستگی جالبی بین سرکوب امیال طبیعی، عقده های جنسی و کردار جابرا نه یافته اند. هر قدر یک فرهنگ و یک سیستم اخلاقی و ارزشی سرکوبگر نیازها و انگیزه های طبیعی و عاطفی و مادی انسان، از جمله نیازهای جنسی باشد، منش افراد گرایش بیشتری به پذیرش زور و ظلم و در صورت توان، به اعمال زور و جبر پیدا می کند. در یک فرهنگ استبدادی تنها دولت و سیستم رسمی سیاسی نیست که ضد دموکراتیک است، بلکه طی سالیان دراز روحیه مستبد و مناسبات متکی بر زور و جبر در تمامی عرصه ها و در منش تک تک افراد آن نهادینه گشته است. اکادیمسین داکتر اکرم عثمان در مطلب تحت عنوان «بایدها و نبایدها» مینویسد که: «مهمترین علت بدبختی ما این است که ما تا هنوز از نظر ظرفیت های روحی خویش به مرحله تساهل و تعادل نرسیده ایم. در تمام گستره ها، آدم های تمامیت خواه هستیم و خشونت کردن، طبیعی ترین بازتاب شخصیت های ما است.» برای از بین بردن فرهنگ استبدادی اروپای قرون وسطی تحولات عظیمی چون رنسانس، نهضت های روشنگری، انقلاب صنعتی و انقلاب های بورژوا، دموکراتیک لازم بود تا ارزش ها، خاص سیستم های تربیتی دموکراتیک براساس اندیشه های علمای جامعه شناسی چون جان لاک، ژان ژاک روسو، جان استوارت میل، و بعدها در امریکا جان دیوئی، در زندگی روزمره، خاصه در خانه و مدرسه، اشاعه تدریجی و نسبی یابد و در تکوین منش افراد از کودکی تأثیر بگذارد. بعد از سقوط طالبان نهادهای ملی و بین المللی تلاش کردند که بحث خشونت را به «مسئله اجتماعی» تبدیل کنند و بیشترین زمان نیز صرف اثبات و شناساندن پدیده خشونت شد و نیز بیشتر از همه به اشکال علنی خشونت پرداخته شد. مانند نقد قوانینی که زمینه های خشونت در خانواده و اجتماع را برای زنان زمینه سازی می کند، و زنان فعال در این جنبش گسترده سراسری تلاش کردند که این موضوعات را به رخ جامعه بکشانند. اما هر قدر در کالبدشکافی این بیماری اجتماعی و فرهنگی یعنی خشونت علیه زنان پیش می رویم، می بینیم که این بیماری فرهنگی و اجتماعی به اعضای متعدد پیکره اجتماع ما سرایت کرده و از ابتلاء به آن هیچ کس در امان نمانده است. اصلاً این بیماری مهلک بخشی از وجود و زنده گی ما شده است. دیده میشود که گروههای مختلف، متنوع و بیشماری از زنان تحت خشونت های متعدد خانگی هستند ولی در پس همان ایده «حفظ آبرو» از آن حرف نمی زنند و یا به سختی حاضر به شرح برخورد خشونت بار همسر خود می شوند، در واقع به سختی می توانند تعدی به کرامت انسانی خود را به عرصه عمومی بکشانند. هر یک از ما اگر خوب به اطراف خود نگاه کنیم، موارد متعددی از این زنان را می توانیم مثال دهیم. تا

زمانی که عوامل خشونت شناسایی و از بین برده نشود، خشونت‌ها علیه زنان کاهش نخواهد یافت. روز جهانی محو خشونت علیه زنان در افغانستان، از سال 1383 به این سو گرامی داشته می‌شود، اما گرامی‌داشت از این روز نزدیک به سیزده سال قبل بر می‌گردد. در هفدهم دسامبر سال 1999، مجمع عمومی سازمان ملل متحد روز بیست و پنجم نوامبر را به عنوان روز جهانی محو خشونت علیه زنان نام‌گذاری کرد و از آن روز تاکنون، از این روز در اکثر کشورهای جهان، با راه‌اندازی برنامه‌های آموزشی و اطلاعاتی در مورد پیامد خشونت علیه زنان، گرامی داشته می‌شود. در همین حال کمیسیون مستقل حقوق بشر در گزارشی در مورد خشونت علیه زنان می‌گوید که از زمان ایجاد این کمیسیون در جوزای 1381 تاکنون، نزدیک به چهل‌هزار مورد خشونت علیه زنان از سوی ادارات ساحوی این کمیسیون ثبت شده است که نزدیک به نود و هفت درصد موارد این خشونت‌ها از سوی مردان خانواده اعمال شده است. به گفته‌ی این کمیسیون، طی نه‌سال گذشته بیشتر از سیزده‌هزار مورد خشونت فیزیکی علیه زنان اعمال شده است. «از آغاز کار کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، به‌عنوان یک نهاد ملی، تاکنون به تعداد 39532 مورد خشونت علیه زنان از طریق دفاتر مختلف کمیسیون ثبت شده است. از جمله موارد خشونت علیه زنان، 12476 مورد خشونت فیزیکی، 3358 خشونت جنسی، 9429 مورد خشونت روانی و لفظی، 5978 مورد خشونت اقتصادی و همچنین 7292 مورد سایر خشونت‌ها را شامل می‌شود.» در این گزارش آمده است که بیشترین موارد خشونت علیه زنان در خانه‌ها از سوی مردان خانواده اعمال شده است. این کمیسیون از موارد خشونت علیه زنان در محل کار، پوهنتون‌ها، زندان‌ها، جاده‌ها و مکان‌های مختلف گزارش داده است. گزارش کمیسیون مستقل حقوق بشر نشان می‌دهد که کابل، به‌عنوان پایتخت کشور، شاهد بیشترین موارد خشونت علیه زنان بوده است. در رابطه با کاهش خشونت، ممکن یکی از مسائلی که باید مورد توجه قرارگیرد، آگاهی‌دهی و تعلیم و تربیه در میان جامعه افغانستان است. خشونت‌های فیزیکی و لفظی در فامیل‌هایی که تحصیل کرده یا زن و شوهری که درس خوانده، نسبت به فامیل‌های تحصیل نکرده کمتر می‌بینید. مساله دیگر کاهش فقر است که این مساله خیلی جدی است. زمانی‌که فقر کاهش پیدا بکند، خشونت هم کم می‌شود. خانم سمر رییس سازمان حقوق بشر معتقد است که «پیروی از فرهنگ معافیت و عدم مداخله نهادهای قضایی در میان خانواده‌هایی که در آن از وجود خشونت گزارش می‌شود، نیز باعث شده است که خشونت‌ها علیه زنان کاهش نیابد.» در افغانستان نیز با آنکه ارقام تجاوز جنسی بسیار پنهان است اما طی ماه‌های گذشته، گزارش‌هایی مبنی بر تجاوزهای جنسی جمعی منتشر شد که افکار عمومی را به سمت یافتن چرایی و چگونگی برخورد با این مسئله کشاند؛ براین اساس، دخترانی که در سن پایین و بدون آگاهی یا علی‌رغم میل خودشان و به‌خواست پدر به ازدواج فردی در می‌آیند به‌صورت قانونی و مشروع مورد تجاوز قرار می‌گیرند. از همین رو، مسئله خشونت جنسی و تجاوز در افغانستان و کشورهای مشابه با قوانین مشابه افغانستان بسیار پیچیده‌تر است چرا که بیشتر امکان دارد که در صورت وقوع خشونت جنسی و تجاوز بخصوص در محدوده خانه، عملی مجرمانه یا یک تجاوز واقعی شمرده نشود. براساس گزارش‌های رادیو دویچه ویله، افغانستان خطرناک‌ترین کشور برای جهان است. در این کشور زنان با انواع مشکلات رو به رو است، که مروج‌ترین آن، خشونت‌های خانواده‌گی است. نازنین نه‌ساله و تعداد دختران خردسال دیگر که در منطقه سرپل و دیگر مناطق افغانستان مورد تجاوز قرار گرفتند، مثالهای سرزبانهای همه است، متجاوزین در مقامات بلند دولتی، و حتی چند تن آن به اصطلاح نماینده مردم در پارلمان بودند، و کسی جرات توقیب این جانیان را ندارند. «خانه‌های امن» جایگاه که دختران و زنان از خشونت به آن جا پناه می‌برند. امروز عملاً به مراکز عیاشی روسپی‌خانه‌های جنکسالاران مبدل گشته است. نبود یک دولت حاکم و مسلط بر تمام کشور و سوء استفاده از اسلام از جمله عوامل اساسی گسترش تجاوز خشونت علیه زنان در کشور است. براساس ارقام کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، آمار خشونت علیه زنان در افغانستان به صورت نگران‌کننده بالا است. در سال 2009، موارد خشونت‌ها به 2206 مورد می‌رسید، در سال 2010 به 2765 و در سال 2011 تاکنون 2433 مورد خشونت علیه زنان ثبت شده است. حکومت افغانستان نیز قوانینی برای

حمایت از زنان تصویب کرده است. برای کنترل خشونت های خانگی، می بایست ابتدا خشونت طلبان معتقد شوند که اعمال غیرانسانی و وحشیانه شان، با اصول اخلاق و ارزش های انسانی و با معیارهای حقوق بشر در تضاد است. می بایست قوانین و مقررات روشن و قاطعی در همه کشورها تصویب شود که برای خشونت گران چه مرد یا زن باشد مجازات های سختی تعیین کند. در این زمینه تجارب کشورهای مثل کشورهای هالند، دانمارک، سویدن، ناروی و دیگر کشورهای مدرن وجود دارد. جامعه شناسان به این نتیجه رسیده اند که دولت و پارلمان و پولیس این کشورها با وضع قوانین و مقرراتی مطابق قوانین و ضوابط جهانی حقوق بشر، و تعهد جدی به اجرای آنها، موفق شده اند که تا حدود زیادی از گسترش خشونت های خانگی جلوگیری نمایند. دولت و پارلمان و نهادهای قانون گذاری در کشورهای غرب، برعکس جوامع استبدادی، با وضع مقررات آسان گیر، زمینه شکل گیری و رشد بی سابقه ی سازمانهای و ان. جی. او. ها را فراهم کرده اند تا به کمک این نهادهای مردمی که اعضایش داوطلبانه کار می کنند، مانع خشونت شوند. درین رابطه بزرگترین جنبش که یک قرن اخیر از حقوق زنان در سطح جهانی براه انداخته شده جنبش فیمینیزم است. فیمینیزم یعنی مردان و زنان باید از جهت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی با هم برابر باشند. فیمینیزم- نظریه ای که بر طبق آن مرزهای جنسیتی سرنوشت مختوم نیست و می باید با نابرابری هایی که بر اساس جنسیت به وجود آمده مقابله کرد- از بدو پیدایش در معرض دو جریان قوی مخالف قرار داشته است. از یک طرف مردانی که امتیازات و برتری مطلق خود را در خانه و اجتماع در معرض خطر می دیدند و از طرف دیگر زنان سنتی که پذیرای وضعیت نابرابر خود از لحاظ فرهنگی و خصوصا مذهبی بودند، فیمینیزم را دشمنی در کمین این آرامش ساختگی می دانستند. گرچه روشنفکران ما هرازچندگاهی به شورش سیاسی دست می گشایند اما در وجدان و فکر و در جمع خانواده و در شیوه رفتار با همسر و فرزندان خود سر تسلیم به عرف اجتماعی فرو می آورند. در اجتماعات داد از برابری حقوق زن میزنند اما وقتی که پا به درون خانه می نهند بالاپوش سنت به بر می کنند و دست از آستین تحکم به زن و فرزند به در می آورند. در بیرون خانه، «مدرن» و «امروزی» و در درون «سنتی» و «دیروزی» اند. به همین لحاظ در سطح جهانی در اثر مبارزات و مقاومت های سرسختانه زنان در سال ۱۹۱۶ فیمینیزم که به عنوان تئوری هواخواهان دادن حق رای به زنان شناخته می شد، با حزب ملی زنان در ایالات متحده امریکا پایه گذاری شد. در جنوری سال 1917، زنان عضو این جنبش دست به تشکیل یک حلقه انسانی به دور قصر سفید زدند و این حرکتی بود که شش ماه به طول انجامید. عاقبت پلیس وارد عمل شد. صدها زن از جمله دو تن از رهبران حزب به نامهای لوسی بورنس و الکسی پاول زندان کردند. فیمینیزم اشاره می کند که ارزشهای مورد احترام در جامعه ما - که بعضا شامل قدرت، رقابت پذیری، آسیب ناپذیری روحی، خودمختاری و استقلال می شوند- همگی ارزشهایی مردانه اند. در راستای برابری، ارزشهای زنانه ای همچون روح همکاری، ارتباطات و حس دوستی متقابل باید ضمیمه این ارزشهای مردانه در اجتماع شوند. اکثر متفکران به این باور هستند که مردان و زنان باید از حیث اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برابر باشند و دلایل خاص خود را در رابطه با چگونگی تحقق آن دارند. همین را فیمینیزم گویند. فیمینیزم یک جنبشی است فکری که در همه جای جهان با یک فرمول تثبیت شده در تمامی ایدیالوژیها جور میاید. به همین سبب است که جنبش فمینیستی بخودی خود در هیچ جای جهان برای کسب قدرت سیاسی قدم بر نداشته، بلکه همواره بعنوان همراه و جزء جدایی ناپذیر تمامی جنبشهای مترقی جهان بشمار آمده است. از این روست که انسانها یی با جهت های فکری متفاوت می توانند در چارچوب جنبش فمینیستی قرار گیرند، همانطور که در جنبش هایی مثل جنبش ضد راسیسم نیز همین شرایط حکمفرماست. دقیقا بهمین دلایل است که جنبش فمینیستی جریانی است فی نفسه دمکراتیک که در آن بدلیل همین خصلتها برای مباحثه و تبادل اندیشه جایگاه ویژه و اجتناب ناپذیری وجود دارد. جنبش فمینیستی بمعنای جنبش تمام زنان بر علیه تمام مردان نیست. به گمان من تنها در جوامع عقب مانده ای چون جامعه ی ما است که محض اینکه از "حقوق زن" صحبت می شود تابه "ضد مرد" زده میشود. بر خلاف تاریخ چند هزار ساله ای ما که زن را موجودی ناقص العقل پنداشته، که در مورد تمام اشکال بودنش، حتی در خصوصی ترین بخشهای آن از پیش

تصمیم گرفته و آیه و رساله آورده، و خلاصه وی را نه بعنوان "فرد"، بلکه تنها بعنوان "مادر" و یا همبستر، برسمیت شناخته شده است، جنبش زنان جنبشی ست بسیار جوان و نوپا و بعبارت دیگر جنبش انسان امروز است. در عین حال این جنبش وظیفه‌ی بسیار خطیری را بر عهده دارد، دفاع از حقوق زن و رسیدن به آرزوی برابری حقوق زن و مرد در جامعه‌ی ای که تاریخش بر زور ظلم استوار بوده و نه بر پایه، تفکر و عقل و تبادل اندیشه، کاریست بسیار مشکل. متأسفانه مبارزه در راه آرمان‌های بشری نیز در چنین جامعه‌ی ای همواره با طرح اندیشه‌های متمایل به مالیخولیا و مبهم‌گویی، عملاً به ضد خود بدل گشته است. میر عنایت اله سادات در اثر پژوهشی خویش «سرنوشت خانواده در کشورهای غربی» مینویسد که «نیل به آزادی زن بایست در رابطه‌ی ای تنگاتنگ با شرایط اقتصادی و اجتماعی زندگی او جستجو شود بدون بهبود این شرایط، زنان نخواهند توانست که به آزادی واقعی شان دست یابند» 128. در افغانستان مثل بسیاری دیگر از کشورهای جهان سوم، شکل‌گیری نهضت زنان، راه متفاوت با غرب را طی کرده است. این خودبیبانگرایان واقعیت است با وجود آنکه مسئله زن یک مسئله جهانی است و دارای وجوه مشترک و علل و خواست‌های بنیادی یکسانی در تمامی کشورهاست، اما بنا به شرایط تاریخی، سیاسی و فرهنگی و نیز مرحله یا سطح رشد اقتصادی هر کشور، خصوصیات خود را پیدا می‌کند. به طور مشخص دو تحول بزرگ اقتصادی و سیاسی که در اروپا زمینه‌ساز مسئله زن گردید، در کشور ما سرنوشت دیگری پیدا کرد. اولی، یعنی انقلاب صنعتی و شکل‌گیری سرمایه‌داری، به صورتی عمدتاً وارداتی، غیر اصیل، ناقص و ناموزون صورت گرفت و دومی، یعنی دموکراسی سیاسی و فرهنگی، هیچ‌گاه فرصت استقرار نیافت. به طور خلاصه باید یادآور شد قبل از این که آن دو تحول اقتصادی و سیاسی فوق‌الذکر بتواند به طور خودجوش از بطن جامعه‌ی ما، یعنی بر مبنای تاریخ و فرهنگ و دینامیسم درونی خود جامعه به وقوع بپیوندد، افغانستان در مسیر رخنه سرمایه‌داری غرب قرار گرفت. فکر دموکراسی، نهضت آزادی‌خواهی و اندیشه‌های تجدد خواهانه قبل از این که نشو و نما یابد و قادر شود که به مقابله با کهنه پرستی نظام سنتی بر خاسته و در صدد محو خرافه‌های فرسوده فرهنگ بومی برآید، با تداخل یک عامل قدرتمند خارجی روبرو گردید. یعنی قبل از این که بدعت و سنت، نو و کهنه، فنودال و بورژوا، روشنفکر و قشری اندیش، بتوانند در مقابل هم صف آرایی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نمایند، هیولای استعمار خارجی روال طبیعی و ضروری این نبرد داخلی را بر هم زد. در این زمینه نیکی کدی و لونیس بک در کتاب ارزشمند خود «زنان در دنیای مسلمان» به درستی بیان می‌دارند که محدودیت‌هایی که مذهب و سنت از یک سو بر دست و پای مردها بسته است و فشارها و اضطراب‌هایی که مدرنیزاسیون از طریق صاحبکاران و رؤسای اداری و نهادهای دولتی و دخالت‌ها و اعمال نفوذهای «غربی» ایجاد کرده است مردان مسلمانی را که صاحب قدرت و مکنتی نیستند و در عرصه سیاست و فرهنگ نیز خود را سهیم و دخیل نمی‌بینند، وا می‌دارد که به تنها حوزه‌ی ای که هنوز در اختیار و زیر کنترل دارند، یعنی زنان و فرزندان، چهار دست و پا بچسبند و با تمام وجود مانع تحول در نقش جنسیتی و در مناسبات غیر دموکراتیک و مردسالارانه خانواده گردند. به این ترتیب در اواخر قرن بیستم، به تدریج در میان روشنفکران افغان، موقعیت زنان مورد توجه قرار گرفت و افرادی مثل علامه محمود طرزی و امیر امان‌اله خان در پی دیگرگونی شرایط و موقعیت اجتماعی زن افغان شدند. آنها خواستار مساوات ایشان با مردان در جمیع حقوق حیاتی بود و تأکید می‌کرد که زنان باید در همه حقوق از تعلیم، تربیت، حکومت مساوی با مردان باشند این افکار در باره وضعیت زنان محدود به او نماند و برخی دیگر از روشنفکران با او هم عقیده و همصدا شدند. این قبیل طرح‌ها و اندیشه‌ها به تدریج در جامعه ما مطرح می‌شد و برخی اذهان را متأثر می‌نمود، ولی از بخت بد حکومتات مترقی امان‌اله خان به تحریک انگلیسها بواسطه حبیب‌اله مشهور به «بچه سقا» سقوط داده شد و در نتیجه نه تنها مکاتب زنانه و «پروژه روی لچی» بسته گردید که حتی مکاتب پسران هم مسدود شد. اما دوره دموکراسی زمان ظاهر شاه فرصت مناسبی برای تبلیغ و ترویج آراء و عقاید روشنگران افغانی در مورد نوسازی و دیگرگونی اقتصادی و اجتماعی جامعه‌ی ما، و از جمله درباره شرایط زنده گی فردی و اجتماعی زن افغان فراهم کرد. همچنان نمیتوان از نقش شهید داود خان

واحزاب چون شعله جاوید و حزب دموکراتیک خلق افغانستان و آن حاکمیت و زنان پیشتان چون ملکه ثریا، داکتر اناهیتا راتب زاد، جمیله پلوشه، ثریا پرلیکا، زرغونه ناهید و دیگر شخصیت های مستقل ویا مربوط سازمانهای دیگر (با معذرت که من اسمای شان را نمیدانم) چشم پوشی کرد. روی آوردن بسیاری از محققین، روشنفکران و هنرمندان متعهد به حقوق برابر و بحث در زمینه مسائل زنان و حتی ایده های فمینیستی، امیدهای فراوانی را ایجاد کرده است. اگر چه راه دشوار و پرفراز و نشیبی در پیش داریم، اما روشن است که تلاش در راه درک این مسئله و ضرورت مبارزه در راه حل آن، به تدریج می رود که جزیی از ادبیات سیاسی و پرابلم تنوریک و پراتیک روشنفکران افغانستان را تشکیل دهد. ضمن اینکه باید گفت، مفهوم فر هنگی می باشد و نیاز مند آموزش، تمرین و کار دراز مدت است و به اعتقاد من، عملی کردن مفاهیم حقوق بشر هم نیاز مند آگاهی و همیاری همه زنان و مردان آگاه و فر هیخته کشور می باشد.